



نقیضه
ضرب المثل

وعده سر خرمن

اهالی دهستان که فرقی نمی‌کند
اسمش چه باشد، جمع شده
بودند تا مسئول محترمشان که
این هم فرق نمی‌کند اسمش



نوزاد
طنزپرداز

چه باشد پشت وعده‌گاه برود و درباره وعده‌های
داده و نداده‌اش صحبت کند. مسئول محترم به
اهالی دهستان گفت دست‌هایی پشت پرده هست
که نگذاشته‌اند ما به تحقق وعده‌هایمان برسیم.
یک نفر از اهالی گفت: یعنی قبل از دادن وعده‌ها
به اینکه دست‌هایی پشت پرده هست فکر نکرده
بودید؟ مسئول محترم دید که اگر بگوید نه می‌شود
احمق و اگر بگوید بله می‌شود بی‌کفایت. پس به جای
حماقت و بی‌کفایتی، وقاحت را انتخاب کرد و گفت:
این مسئله جز مسائل محرمانه است. یکی دیگر
از اهالی گفت: پس وعده رک و راستی شیشه‌ای
بودن چه؟ مسئول محترم که خیلی تلاش می‌کرد
احترام خودش را حفظ کند گفت: خود همین وعده
هم محرمانه است و اگر رو کنیم به ضرر شما مردم
تمام می‌شود. یکی از اهالی گفت: چرا؟ مسئول
محترم گفت: چون چ چسبیده به را. یکی دیگر از
اهالی دست بلند کرد. مسئول محترم برافروخت و
گفت: چه شده؟ گفت: می‌خواستم ببینم باد کولر
می‌آید یا نه! اهالی هروگر خندیدند. مسئول محترم
احساس کرد دارد نامحترم می‌شود و علاوه بر فضا،
کت و پیراهنش هم برایش تنگ آمده بود. دنبال
راه چاره‌ای می‌گشت تا اوضاع را ماست‌مالی کند که
ناگهان یکی از اهالی بلند شد و شعری در وصف و
ثنای مسئول نسبتاً محترم خواند. مسئول نسبتاً
محترم که داشت دوباره احترام خود را کسب می‌کرد
انگار که هنگام لیز خوردن در چاه خلأ کسی دستش
را گرفته باشد، احساس شعف کرد. با شعرهای
آن اهالی کمی هم پاچه‌هایش قلقلک شد و فعل
پاچه‌خاری را کاملاً حس کرد. بعد از جلسه به آن اهالی
شعرگو گفت که وقت برداشت گندم سر خرمن بیاید
تا برایش جبران کند.

چند ماه بعد که فصل برداشت گندم رسید، آن یکی
اهالی پاچه‌خار، سر خرمن مسئول که حالا کاملاً
محترم شده بود رفت. مسئول کاملاً محترم لبخندی
زد و گفت تو آن روز حرفی زدی که من خوشم بیاید،
من هم یک حرفی زدم که تو خوشت بیاید و گندمی
در کار نیست.

از آن روز به بعد هرکس وعده‌ای بدهد که به آن عمل
نکند یا اعضای لیستش موافق این کار نباشند و اگر
بفهمند دمار از روزگارش درمی‌آورند، می‌گویند فلانی
وعده سر خرمن داده است.



۱۱ اتوبوسی نامه

مسافر رابی خیال اتوبوس را بچسب

نیم ساعتی که از توقف گذشت و همه در اتوبوس آماده
حرکت بودیم دیدم که پسرک هنوز نیامده. غرغری‌های راننده و
شاگردش هم شروع شده بود و راننده شروع کرد به بوق زدن.
پس از چند دقیقه پسرک درحالی که بسته سیب‌زمینی سرخ
کرده و چندتا هله‌هوله دیگر را به زور در آغوشش نگه داشته
بود، وارد شد و سر جایش نشست و ترتیب بقیه خوردنی‌ها را
در مسیر داد.

چند ساعتی گذشت و خواب بوم و دم‌دم‌های سحر بود که از
خواب بیدار شدم. یک لحظه چشمم به پسرک افتاد که دیدم
سرش دارد تلوتلو می‌خورد و حالش خوب نیست. رنگش
پریده بود و آنقدر بی‌حال بود که حتی نمی‌توانست حرف بزند.
(اینجای مطلب را اگر دلش را ندارید و چندستان می‌شود
همین جا رها کنید که بعداً نگویند نگفتی). نگاهم به او بود
که یکهو بالا آورد روی خودش و صندلی و کف ماشین. شاگرد
راننده را که کنار راننده نشسته بود صدا زد که آقا بیا حال این
مسافر بد شده. شاگرد شوfer که مردی میانسال بود آمد و تا
وضع پسرک را دید دستپاچه شد و احوالش را پرسید و آب آورد
تا دست و روی پسر را بشوید و حالش را جا بیاورد... که البته
این‌ها انتظارات من بود. حقیقتی که اتفاق افتاد این بود که
شاگرد شوfer آمد و تا وضعیت صندلی را دید شروع کرد به تشر
زدن به بچه که این چه کاری بود کردی و خودت باید تمیز کنی و
زهرمار بخوری، آن همه آشغال را وقتی می‌ریختی توی شکمت
باید فکر الان را می‌کردی و این حرف‌ها. بعد هم غرغرکنان یک
نایلون داد دست پسر و گفت تو این بالا بیار. پسر هم آنقدر
حالش بد بود که هیچ‌کدام از این‌ها را احتمالاً نشنید.

اتوبوس در اولین پارکینگ ایستاد و پسر برای هواخوری پیاده
شد و من هم راستش خوابم برد. کمی بعد چشمم که باز کردم
دیدم حالش بهتر است و دستمال به دست دارد صندلی را
تمیز می‌کند.

یک اصلی که به تجربه و با سال‌ها اتوبوس
سواری به آن رسیدم این است که برای
راننده و کمک‌راننده جماعت سلامت و
صحت و نظافت اتوبوس از همه چیز حتی
جان مسافر اولویت بالاتری دارد. در این
حد که مثلاً اگر فرضاً در اتوبوس مار نیش‌تان زد و یک دکتر
در اتوبوس بود و شما را معاینه کرد و تشخیص داد که برای
جلوگیری از پیشرفت زهر مار لازم است که روکش صندلی
اتوبوس را پاره کند و روی زخم ببندد، عمراً راننده اجازه چنین
کاری را نمی‌دهد. همان توی بیابان شما و دکتر و مار را پیاده
می‌کند که هرچقدر صلاح می‌دانید زنده بمانید.

توی اتوبوس نشسته بودم که یک پسر حدوداً ۱۷-۱۸ ساله
سوار شد و مقابل من در سمت دیگر اتوبوس به تنهایی
نشست. از تماس‌هایی که با مادرش می‌گرفت و وضعیتش را
شرح می‌داد، اگر بدجنسی نکنم و نگویم بچه‌ننه بود، معلوم
بود که بچه وابسته‌ای است که برحسب اتفاق مجبور شده
به تنهایی سفر کند. اتوبوس طبق معمول حدود نیمه شب
برای شام ایستاد. من هیچ‌وقت بین مسیر شام نمی‌خورم.
به همه می‌گویم چون معلوم نیست موادشان تازه باشد و
ترس مسمومیت غذایی دارم و این‌ها، اما حقیقت این است
که غذاهای بین راهی مخصوصاً مکان‌هایی که اتوبوس‌ها
توقف می‌کنند، خیلی گران است و کم کیفیت. یعنی با پولی که
در شهر می‌شود یک جوجه کباب مخصوص باکیفیت خورد،
در رستوران‌های بین راهی یک چیز داغانی تحویل می‌دهند
منتها ۱۵ هزار تومان گران‌تر. در آن سفر هم غذا نخوردم و
ترجیح دادم با کیک و آبمیوه‌ای شکم را تا وقت خواب
مشغول نگه دارم.

پسرک را اما می‌پایدم. رفته بود قسمت فست‌فود آن
مجموعه رفاهی و همبرگر سفارش داده بود و می‌خورد.



محمد امین
میدیان

قرن بیست و یک در فوتبال به دور از خرافات

و هفت برد از پنج مسابقه، فقط در اختیار برانکوئه، نه، دست
مرحوم کرانچاره که گاهی با بچه‌های باشگاه روحش رو احضار
می‌کنیم و تاکتیک از شون می‌گیریم.

«**مجری: خب الان مشکل تیم ملی دقیقاً چیه؟**

منتقد شماره یک: خرشانسی. این تیم اگه جلوی ژاپن
خرشانس نبود، الان پنج برد قاطع نداشت. بلکه از پنج
مسابقه‌ش، هیژده تارو می‌باخت.

«**مجری: دوستان، ما ژاپن پرستاره رو بردیم. این شانسه؟**

منتقد شماره یک: خب آقا شانسی یار تیم ما بود دیگه.
شانس نداشتیم نمی‌شد که. اگه بریم جلوتر و چندتا جادوگر
با لوازم کامل کفتار و به‌کم مایعات داشته باشیم، توی همین
رقابت‌ها برزیل هم می‌بریم. آرژانتین رو هم شونزده بر چهار و
نیم می‌زنیم.

منتقد شماره دو: بله. دقیقاً. به‌کم اسفند دود نمی‌کنن برای
بچه‌ها. یه تخم‌مرغی چیزیز. رمل و اسطرلاب هم باشه که کار
تخصصی می‌شه و این جوری المپیک و اسکار و نوبل هم برای
این تیم می‌شه.

«**مجری: درسته...**

تیم ملی فوتبال ایران در رقابت‌های
جام ملت‌های آسیا، با بردن تیم ژاپن به
نیمه‌نهایی صعود کرد. در همین زمینه،
صوتی لو رفته از واپسین جلسه‌ی چندین
منتقد بین‌المللی فوتبال در شبکه‌ی



امیر
عابدی

جهانی منوتورا باهم می‌شنویم:

منتقد شماره یک: از اولش هم پیدا بود که با مربی ایرانی
به جایی نمی‌رسیم. مربی خارجی خوبه که به ارواح و اینا
معتقده. مگه این که بیاییم همون مربی رو با روکش و مارک
خارجی بازاری توی مسابقه ببینیم. خب فوتبال هم به عنوان
یک صنعت باید از این موضوع پیروی کنه. مربی فقط مربی
خارجی. مثل همه‌چی. اگه به جای قلعه‌نوعی یه مربی خارجی
تیم رو هدایت می‌کرد، الان از پنج مسابقه‌ی اخیر یازده تا برد
داشتیم.

منتقد شماره دو: من به سخنان ارزشمند کارشناس قبلی
اضافه کنم که چون استخوون بندی این تیم، کلا توسط
کی‌روش شکل گرفته، احضار ارواحشون خیلی خوبه. اگه
ایشون هنوز مربی تیم ملی بود از پنج مسابقه‌ی اخیر چهل و
هفت برد کسب کرده بودیم.

منتقد شماره سه: خدمت ایشون عرض کنم که رکورد چهل